

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - دوم

اردیبهشت ماه  
۱۳۵۴

# آنگاه آنگاه

سال پنجاه و چهارم

دوره - چهل و یکم

شماره - ۲

تاسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم )

( دیر اول : دکتر محمد وحید دستگردی )

سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

( قسمت دوم )

« یکی را صورت گفتار دادند »

« یکی را معنی کردار دادند »

( حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی )

مقام و منزلت شعر فارسی در سر تا سر جهان

درباره تاریخ ادبیات فارسی کتابهای معتبری بزبانهای فرنگی و غیر فرنگی نوشته

شده و انتشار یافته است . همه معروف است و بعضی از آنها ( بدبختانه تعداد بسیار

قلیلی از آنها ) بزبان فارسی هم ترجمه و بچاپ رسیده است . اما اگر بکتابهای بسیاری

هم که درباره «تاریخ ادبیات جهانی» نوشته شده است و شهرت دارد مراجعه نمائیم خواهیم دید که بالاتفاق وبدون استثناء برای ادبیات فارسی و شعر فارسی مقام ومنزلت بسیار بلندی قائل هستند و آنرا از جمله درخشان ترین و عالی ترین ادبیات دنیا شناخته اند .

یار دیرینه راقم این سطور که عمری است دوست یکجبهت و رفیق شفیق و حریف حجره و حمام و گلستان من گردیده است و گاهی در ممالک فرنگستان اینطرف و آنطرف راه می افتد درباره تمدن و فرهنگ و علی الخصوص ادبیات فارسی سخنرانیهایی میکند سال گذشته که در دانشگاه شهر برن (پایتخت سویس) سخنرانی میکرد از حضار پرسید دلم میخواهد بدانم شما چرا ادبیات و شعر فارسی را دوست میدارید. غافلگیر شده بودند و جوابی ندادند و خود او گفت پس اجازه بدهید تا از زبان خودتان جواب این سؤال را بدهم ، گفت شعرای فارسی زبان که عموماً جنبه حکمی و عرفانی هم دارند راه زندگی را بطرز بسیار مطلوب و دلنشینی بما نشان میدهند . با جمله های کوتاه و عبارتهای نغز و موجز مشکلات ما را حل میکنند و گرهائی را که چه بسا ذهن و خاطر و وجدان ما را آزار میدهد میکشایند. طیبیان حاذق و خوشگو و خوش خوئی هستند که برای دردهای بی درمان نسخه های مجربی در چنته دارند و مفت و بی دردسر بما ارزانی میدهند. در مقابل مسائل غامض و بفرنج و عذاب دهنده دنیا و خلقت نهیب میزنند که :

«به بینندگان آفریننده را»

«نبینی، مر نجان دو بیننده را»

و با همین چند کلمه دآوری آمرانه کار را بر اولاد آدم آسان میسازند . میپرسید پس درقبال این همه اسرار و معماهای بزرگ و سترک که در آن میان غوطه ور و گیج و مبہوتیم تکلیف چیست . در جواب میگویند .

«حدیث از مطرب و می گو وراز دهر کمتر جو»

«که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمارا»

تعجب کنان می پرسید پس آفرینش چرا بما مغز و فکر و سنجش و نیروی مخیله داده و شراره کنجکاو و آگاهی طلبی را در نهاد ما برافروخته است . جواب میدهند که حرف شما را خوب می فهمیم و ما نیز بهمین درد و مصیبت گرفتاریم و ما هم مینالیم که :

«خیال حوصله بجز می بزد ، هیبات»

«چهاست در سر این قطره محال اندیش»

و ما هم مانند شما با عذاب همین چون و چراها دست بگریبانیم که ول کن معامله نیستند و زبان شکوه ما را گشوده اند که :

« در اندرون من خسته دل ندانم کیست»

«که من خموشم و اودر فغان و در غوغاست»

و چون در این گرداب تاریکی روزنه ای از امید و روشنائی نمی بینیم می -

نالیم که :

«در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود»

«از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت»

اما بیم آن می رود که این کوشش و تلاشها بی حاصل بماند و به پشت پرده راهی نیابیم و همینقدر است که دستگیرمان شده است که در هر قدمی با معماها و رموز غامض تری روبرو می شویم و غریب و مجهولات بکوشمان می رسد که :

«هست از پس پرده گفتگوی من و تو»

«چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من»

خواهید گفت پس چکار باید کرد . جواب ما این است .

«حدیث چون و چرا درد سر دهد ، ای دوست (۱)

«پیهاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی ،

آنکاه یار دیرینه باز خطاب بحضار گفت ممکن است این سخنان با طبع شما سازگار نباشد ولی فراموش نباید کرد که ما دمی که معلوم و روشن نگردیده است که نوع بشر برای چه آفریده شده است شاید صلاح کارش در این باشد که در راه سعادت مندی خود و اطرافیان و هموعانش بکوشد یعنی اسباب رفاه مادی و معنوی و ذوقی آنها را فراهم سازد و این کار را بر تلاشهای دور و دراز که ابدأ معلوم نیست بجائی برسد یا نرسد و کمکی بحال مردم باشد یا نباشد مقدم بشمارد و خلاصه آنکه مفید و زیبا را برهوی و هوسهایی که از خود پرستی و حسن تقدم و قدرت طلبی سرچشمه میگیرد ترجیح بدهد .

در دلتان میگوئید پس باید پشت پا بمعنویات زد و بخورد و خواب و زاد و ولد قناعت نمود . جواب شما را ششصد سال پیش از این شاعر شیراز حافظ داده آنجا که فرموده است .

«خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد (۱)

«آنکه رسی به عشق که بی خواب و خورشوی»

صد سال پیش از حافظ شاعر بزرگ دیگری بنام سعدی فرموده :

«تا جان معرفت نکند زنده ات بشخص ،

« نزدیک عارفان حیوان محقری ،

این شاعر حکیم که در حقیقت مربی ما ایرانیان گردیده است در راه آدمیت

قدم را بالاتر هم نهاده و درباره «علم» گفته :

«علم آدمیت است و جوانمردی و ادب»

«ورنه ددی بصورت انسان مصوری»

## عوامل بلند شاعران ایران :

اکنون یقین داریم این اندیشه در لوحهٔ خاطر تان نقش می پذیرد که پس در این صورت شعرای ایرانی از تناقض و تباین در فکر و نظر بیم و هراسی ندارند چون از یک طرف بما می گویند که «دنيا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی» و خواب و خیالی بیش نیست و «ده روزه مهرگردون افسانه است و افسوس» و بچون و چرا نمی ارزد و حتی در هنگام تنگدستی باید در عیش و مستی بکوشیم و از طرف دیگر ما را بجانبازی میخوانند و درس شهادت بما میدهند و بما میگویند در طریق عشق و طلب باید پروانه وار سوختن آموخت «کان سوخته راجان شد و آواز نیامد» و:

« سر آن کشته بنام که پس از کشته شدن»

« سر خود گیرد و اندر پی قاتل بدود »

و حسرت شب نشینی زندانیان را دارند که «نقل مجلسشان دانه های زنجیر است»

آیا در این گفتار و کردار تناقضی وجود ندارد .

## تناقض در نزد شعرای ایران :

یاد دیرینه در جواب این گروه چنین گفت:

حق با شماست و متوجه نکتهٔ بسیار مهم و بار یکی شده اید ولی من ترجیح

می دهم جواب شما را از زبان یک نفر از اصحاب فکر و معنی خودتان بدهم . نام نامی

نویسنده و شاعر فرانسوی حی و حاضر مونترلان (۳) را لابد شنیده اید . از نویسندگان

طراز اول امروز فرانسه است و بعضی از منتقدان ادبی برای او از لحاظ علوفکر و اصالت

نظر و طرز بیان مقام ممتازی و مخصوصی قایل هستند . مونترلان کتابی دارد با عنوان

«بادبزنی» (۴) که بصورت بسیار زیبا و مرغوبی با کلیشه هائی از خط نستعلیق و

مینیا تورهای ایرانی بچاپ رسیده است . مونترلان در این کتاب از علاقمندی شدید

و ریشه دار خود بشعراى ایران بتفصیل سخن رانده و از آن جمله گفته است :

« برای من از محالات است که حتی يك لحظه از لحظات شاعری خود را مد نظر بیاورم بدون آنکه متوجه و متذکر گردم که مدیون و مرهون نبوغ شعرای ایران هستم . »

و برسم توضیح باز میگوید :

« استادان و خداوندان شعر فارسی که پرده را از میان برداشته اند مرا با زندگانی لطیف تر و فخیم تر آشنا ساختند که بر من مجهول بود و بمن آموختند که چه اسرار و رموز و نشئه‌ای میتوان از الف اندام و آب و تاب يك عارض و بیچ و تاب يك کیسودرک نمود و چگونه می توان در امواج قلزم ژرف و زنده و واقعی معنی و نکات غوطه ور گردید . این گویندگان بزرگ راه حیرتزدگی دامنه دار را در مقابل جلوه زیبائی و نغمات موسیقی و احساس عشق و شور بمن آموختند و تردیدی نیست که این عوالم حاکی بر کیفیاتی است که من چرنام «فرشته و شی» و یا عنوان «پنجمین باغ» (۵) نمیتوانم بدان بدهم . »

مونتزلان در آغاز کتاب «بادبزن آهنی» این جمله را برسم توضیح درباره نام کتاب خود آورده است :

« از یکطرف اهل عیش و نوش و حظ و لذت (۶) و از طرف دیگر راسخ و ثبات قدم در میدان شهادت اخلاقی و ادب نفس و مردانگی (۷) معجون و امتزاجی است که در آن سلحشور ژاپونی نامدار وجود میداشته است که میگوید :

بعادت پهلوانان و یلان آن عصر با بادبزی آهنی بمیدان نبرد می تاخته است و با چنین بادبزی سرورتن دشمنان را درهم میکوبیده است . »

مونتزلان شعرای ایران را با چنین بادبزی تشبیه نموده است که گاهی لطافت طبع را بجائی میرساند که از «دور بوسه بر رخ مهتاب» میزنند و چون شب با خیال

دلدار میخوابند صبا از بسترشان بوی گل می‌آید و با شمع و پروانه راز و نیازهای دور و دراز دارند و زمانی دیگر با یکدیگر شجاعت و شهامت می‌گویند :

« آزادگی بقبضهٔ شمشیر بسته‌اند »

« مردان همیشه تکیهٔ خود را بدوکنند »

و در طریق استغناء و مناعت صلا می‌دهند که :

« چرخ بر هم زخم ارجز بمرادم گردد »

« من نه آنم که ز بونی کشم از چرخ فلک »

و یا می‌گوید :

« گر فلک یک صبحدم با من گرانجانی کند »

« شامکه بیرون روم چون آفتاب از کشورش »

همان شاعر رقیب قلبی که بمشاهدهٔ سرشک غنچه در صبحگاهان بهاری غمزده

می‌گردد در جای دیگر می‌گوید :

« سر که نه در راه عزیزان بود »

« بار گرانی است کشیدن بدوش »

و راه را برای در آغوش گرفتن عروس ملک بدین سان نشان میدهد .

« عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد »

« که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد »

و بالصراحه صلا میدهد که :

« سر که نه در راه عزیزان بود »

« بار گرانی است کشیدن بدوش »

و با لحن پهلوانان « شاهنامه » و برسم مبارز طلبی مرگ را نشانه ساخته

می‌گوید :

« مرک اگر مرد است گو پیش من آی »

« تا در آغوشش بگیرم گرم گرم » (۸)

و قدم را بالاتر نهاده میگوید « سر آن کشته بنام که پس از کشته شدن » سر بریده خود را در دست گرفته و دنبال قاتل بدود یعنی سپاسگزار کشنده خود باشد که او را در راه حق مقتول ساخته است .

بله ، شعرای واقعی ایران در عین شهید بودن گاهی شرنک هم میشوند و بقول یکی از بزرگان خودشان حکم « سقمونیای شکر آلود » را دارند و گاهی حقایق بزرگ را در نهایت لطف و ملاحظت و ایجاز بدین صورت بما میگویند که :

« زدم تیشه يك روز بر تل خاك »

« بگوش آمدم ناله‌ای دردناك »

« كه زنه‌ار اگر مردی آهسته تر »

« كه چشم و بناگوش و روی است و سر »

نکات بسیار دقیق عشق و عشق‌بازی و بوس و کنار را چنان بیان میکنند که تنها اهل سر و سر بلطافت و طراوت آن دست مینیا بند و فی المثل خطاب بمعشوقه مکار میگویند :

« مستور گلی که پرده‌اش دامن تست

سر بسته بسان چشمه سوزن تست »

« هر لحظه شکفتن و دگر غنچه شدن

رسمی است که مخصوص گل گلشن تست »

ولی در موارد دیگر و مناسب حال و مقام بما دستور میدهند که :

« جان سپر کن، تیغ بگذار ، ای پسر »

« هر که بی سر بود ازین سه برد سر »



و عطار که واقعاً عطار و دوا فروش و طبیب بوده پادشاه عرفان است و ازین نوع گفتار بسیار دارد که :

« پای در عشق حقیقی نه تمام نوش کن با ازدها مردانه جام »

« شیر مردی باید این ره را شگرف »

« زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف »

همین داروگر جان بخش است که یکتا راه جوانمردی را بما می آموزد و

می گوید :

« همچو خورشید سبکرو فرد باش »

« صبر کن مردانه وار و مرد باش »

« سمبول » محترقه :

جان کلام آنکه شاعران ایران بقول نویسنده فرانسوی آندره سوروا (۹) در کتاب «هنر زندگانی کردن» «سمبولهای محترقه» (۱۰) هستند و در همان حال که ملا و مجتهد روحانی آنها سخنانی از این نوع دارد .

« این خانه دل خراب بهتر است از این سینه ز غم کباب بهتر »

« دستار و ردا و جبهه من اندر گرو شراب بهتر »

« اوراق کتاب دانش من شستی همه را بآب بهتر »

« گفتمی که رخم بخواب بینی پس کار همیشه، خواب بهتر »

« تا چند حدیث عقل ، ای دل بر هم نهی این کتاب بهتر »

« رو رو دوسه درس عشق بشنو آواز فی و رباب بهتر »

« زاهد ره دین زند ، صفائی »

« کردن زوی اجتناب بهتر » (۱۱)

یار دیرینه پس از این مقدمه دنباله سخن را آورده درباره وجود تناقض در نزد شاعران ایران گفت مونترلان چنانکه گذشت این شعرا را بهمان بادبزی آهنی ژاپونی تشبیه نموده است و میگوید :

شاعر ایرانی انسان است و مانند هر چیز دیگری در این جهان متغیر تغییر پذیر است و از جمود و رکود و خمودی احتراز دارد و با وقایع و احوال و دگرگونگیهای دنیا هم آهنگ است و بقول حافظ شیراز که فرموده « روزگاری است که سودای بتان دین من است » در هم شکستن بتی و بت دیگری را جانشینی آن ساختن که همان سودای بتان باشد از ضروریات زندگانی بحساب میآورد و چنین تغییری را تغییر نمیدانند بلکه مدارج منطقی و لازم ترقی و تحول و تعالی می‌شمرند . مونترلان میگوید بهمین ملاحظه است که برای شاعران ایرانی احترام قائلم و آنها را سزاوار تعظیم و تکریم میدانم .

راقم این سطور بخاطر دارم که چندین سال پیش از این (یادش بخیر) يك تن از فضای ما که شاید ادعایش بر فضاش می‌چربید به ژنو آمده بود (دوست دیرینه و عزیزم آقای عبدالله انتظام شاهد هستند) و چه ادعاها که داشت و چه حرفها که نمیزد . کتابی مفصلی درباره یکی از مسائل بسیار غامض فلسفه نوشته بود و می‌خواست در همین فرنگستان بچاپ برسد . روزی زبان گستاخی گشوده خدمتشان به عرض رسانیدیم که شاید بیفایده نباشد اگر در همین موضوع فرنگیها کتابی نوشته باشند مطالعه فرمایند و بعد کتاب را بچاپ برسانند . فرمودند حاشا که چنین کاری بکنم چون ممکن است در عقاید و افکارم تلزلی حاصل گردد .

مونترلان معتقد است که شاعر ایرانی (میتوان او را «حکیم» و «عارف» هم خواند) زنده است و مانند هر وجود زنده‌ای در مدار تغییر و تحول است و پشت پا بخرافات و موهوماتی زده است که مردم بدان نام «ثبات قدم» و «عقیدهٔ راسخ» میدهند و آنرا

با «ثبات قدم» و «عقیدهٔ راسخ» واقعی که با تعقل‌زرف و استدلال منطقی استوار و عشق و شور باطنی سرشار که با اصطلاح کار حضرت فیل است اشتباه میکنند .

مونتزلان داستان شیخ صنعان ما را نمیداند و یا بدان اشاره‌ای نکرده است ولی بلاشک با طرز فکر و پسند او مطابقت دارد و معتقد است که انسان نباید مانند مارچوبه باشد که باز بقول شعرای ایران نه زهر بهر دشمن و نه مهره بهر دوست داشته باشد . شاعر باید غبار راه طلب را کیمیای بهروزی بشمارد و مانند مولوی عزیز خودمان پانصد استسقا «گوشهٔ جگر خوا بانیده» باشد (۱۲) و بدستور مولانا کار بندد که فرموده :

« لنگ و لوگ و چفته شکل و بی ادب

سوی او میفز و او را میطلب »

مونتزلان در بارهٔ شعرای ما سخنان بسیار با مغز و معنی دارد که فعلاً از ذکر آنها صرف نظر میکنیم . معروف است که يك نفر از دانشمندان (گویا فرانسوی) معروف گفته است که «من انسانم و میخواهم با هر آنچه مربوط بانسان است آشنا و یگانه باشم» یعنی حتی مزهٔ گناه را هم لااقل يك بار چشیده باشم و الحق شعرای بزرگ ما هم همین عوالم را طی کرده‌اند . فردوسی که بحق شاهنشاه اقلیم سخنرانی است در آن همه میدانهای جنگ و نبرد بی‌شمار زمین و زمان را در خون غوطه ور میسازد ولی همو در چند کلمه درس آدمیت و جوانمردی بنوع بشر میدهد که تمام رمز تمدن و کیش و اخلاق در آن نهفته است آنجائی که میفرماید :

« میازار موری که دانه کش است »

« که جان دارد و جان شیرین خوش است »

شاید این تناقض ظاهری مایهٔ تعجب گروه بی‌خبران و ناآگاهان باشد ولی برای کسی که میداند «هر چیزی بجای خویش نیکوست» کاملاً طبیعی و منطقی و با نهاد و

طبع آدمی موافق خواهد بود .

مونترلان دربارهٔ فضایل شعرای ما سخنان بسیار دارد که همه بغایت با مغز و  
مناسبت ولی ما فعلاً از ذکر آنها صرف نظر نموده درد سر را در این قسمت دوم از گفتار  
کوناه میگردانیم و اگر توفیق یار باشد باز در طی قسمت‌های دیگر پاره‌ای از آنرا  
خواهیم آورد . ان شاء الله .

ژنو ، دی و بهمن ۱۳۵۰

۱- «ای دوست» بجای «حافظ» بمناسبت مقام و موقع آمده است و معذرت می -  
طلبم (ج . ز .)

۲- در شعر حافظ بجای کلمه «عشق» کلمه «خویش» آمده است و باز بمناسبت مقام و  
موقع بفضولی «عشق» را بجای «خویش» آوردیم و معذرت میطلبم (ج . ز .)

۳- Henry do Montherlant

۴- «L' Eventail do fer», Flamarion, 1944, paris

۵- بمناسبت باب پنجم «گلستان» سعدی و «بهارستان» جامی که هر دو از عشق و  
جووانی سخن میرانند (ج . ز .)

۶- در متن فرانسه کلمه «Voluptueux» آمده است که شاید بتوان بفارسی «لذت -  
پرست» ترجمه کرد و مقصود کسی است که در طلب لذت از تمام حواس خمسه خود مدد بگیرد  
و از تمام منابع خوشی مادی و روحی محظوظ باشد .

۷- در متن فرانسوی «Stäqu» یعنی طرفدار طریقهٔ فلسفی تعلیم یونانی زنون  
(Zënon) (متولد در سال ۴۹۰ یا ۴۸۵ قبل از میلاد) .

۸- بجای «گرم گرم» «تنگ تنگ» گفته‌اند و بر من معلوم نکردید که کدام  
درست تر است .

۹- André Maurois که در همین سالهای اخیر وفات نمود .

۱۰- Lyboles explosifs (موروا این تشبیه را در حق شعرای بخصوص

ایران نگفته است بلکه بطور عموم درباره بعضی از کردارها و گفتارها آورده است .

۱۱- این غزل از ملا احمد نراقی است که درباره اش حکایت کرده اند که روزی با مریدان

و اتباع خود از کوچه شهر میگذشت و دید بنا و عمله سرگرم ساختن بنائمی هستند . پرسید

چه میسازند . گفتند مدرسه میسازند . بالبداهه این بیت را بر زبان جاری ساخت .

«در حیرتم از آنکه چرا مدرسه کردند جای که در آن میکده بنیاد توان کرد»

(المهده علی الراوی)

۱۲- آن هم استقامتی که هر يك از آن برا بر است با صد جوع البقر .

جدل ناپذیرترین کار سعدی سخن اوست. در تاریخ ادبی ایران که گویندگان چیره طبع فراوانند سعدی بطور خیره کننده ای میدرخشد. کسی چون او صنعت و سادگی، استحکام و روانی، عذوبت و رقت را بهم نیامیخته و بدین موزونی سخن نگفته است. قدرت وی در سخن بی پایه ایست که نقطه های قابل انتقاد وی را در ناحیه فکری پوشانیده و حسن بیان وی چنان بر مطالب او پوشش زیبایی میافکند که خواننده را از غور و تعمق باز میدارد و نقطه های ضعف و متناقضات گفته های وی بچشم نمیخورد.

(از کتاب قلمرو سعدی)